



بخود
نخود

خرسی و خرسک

● مهری ماهوتی
● تصویرگر: فریبا بندی

خرسک خیلی گرسنه بود. مامان خرسه یک ماهی بزرگ از رودخانه گرفت و گفت: «حالا یک کباب ماهی خوش مزه می خوریم. اما اول باید آتش درست کنیم.»
خرسک فکر کرد: «مامانم خیلی خسته شده. من باید به او کمک کنم.»
بعد، راه افتاد. اطراف رودخانه را گشت. چوب های خشک و نازک را جمع کرد و برگشت.
مامان خرسه خوش حال شد و گفت: «آفرین! حالا می توانیم آتش درست کنیم. چه کار بزرگی کردی!»
خرسک خندید و گفت: «نخود، نخود. هر کی به اندازه ی خود.»

